

حقوق و تکالیف خواهان دعوا در اولین جلسه دادرسی

حمید ابهری*

استادیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۱/۲۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۵/۴/۱۴)

چکیده:

مرحوم دکتر جواد واحدی، استاد برجسته و فقید آیین دادرسی مدنی، در شماره ۳۸ مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، مقاله‌ای تحت عنوان «جلسه اول دادرسی و خصوصیات آن» به رشته تحریر درآوردند. در آن مقاله، استاد با دقت و ظرافت، اولین جلسه دادرسی را در دادرسی‌های اختصاری و عادی توصیف نمودند و ابتدا و انتهای این جلسه را تعیین کردند. در مقاله حاضر، هدف آن است که به تأسی از استاد، حقوق و تکالیف خواهان دعوا در اولین جلسه دادرسی بیان شود تا یادی از آن استاد گرامی نیز نموده باشیم. جلسه اول دادرسی برای خواهان دارای امتیازاتی است که جلسات دادرسی بعدی، فاقد این امتیازات است. استفاده از این امتیازات منوط بر اینست که خواهان به حقوق و تکالیف خود در این جلسه آگاهی داشته باشد. در این مقاله، حقوق و تکالیف خواهان در اولین جلسه دادرسی و به تبع آن، امتیازات این جلسه برای خواهان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی:

خواهان - جلسه اول دادرسی - استرداد دادخواست - تغییر خواسته - جلب ثالث و ابراز اسناد.

مقدمه:

در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ و قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ که جایگزین آن قانون شد، در موارد متعددی به اولین جلسه رسیدگی اشاره و توجه شده است و برای خواهان یا خوانده، حقوق و تکالیف و بالتبع امتیازاتی پیش‌بینی شده گردیده است. برخی اساتید معتقدند که جلسه اول دادرسی جلسه‌ای است که مقدمات رسیدگی فراهم باشد و چنانچه با فراهم بودن مقدمات رسیدگی با تراضی طرفین یا علل دیگر، جلسه تجدید شود جلسه بعدی اولین جلسه نخواهد بود (صدرزاده افشار، ۱۳۸۰، ص ۲۰۲). برخی دیگر از اساتید تعریف کامل‌تری از اولین جلسه دادرسی به عمل آورده‌اند و معتقدند که جلسه اول دادرسی، اولین جلسه دادگاه را گویند که موجبات قانونی رسیدگی به دعوا در آن فراهم باشد، جلسه مزبور تشکیل شود و مذاکرات طرفین طی آن پایان پذیرد. به عبارت دیگر، برای تشکیل اولین جلسه دادرسی، باید موجبات تشکیل جلسه فراهم باشد، جلسه مذکور تشکیل هم بشود و آن جلسه پایان هم بپذیرد یعنی مذاکرات طرفین در آن جلسه خاتمه یابد و الا اگر جلسه مذکور قبل از ختم مذاکرات طرفین تمدید یا تجدید شود، جلسه بعدی ادامه جلسه اول محسوب می‌گردد. (واحدی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۳۸، صص ۷۵ و ۷۴).

همان‌طور که گفتیم اولین جلسه دادرسی دارای امتیازاتی است که جلسات بعدی دادرسی فاقد این امتیازات است. استفاده از این امتیازات منوط به آشنایی طرفین دعوا با حقوق و تکالیف خود در این جلسه می‌باشد. در این تحقیق حقوق و تکالیف خواهان در جلسه اول دادرسی، در دو مبحث بیان می‌گردد. در مبحث اول، حقوق خواهان در جلسه اول یا قبل از آن و در مبحث دوم، تکالیف خواهان در این جلسه بررسی می‌شود.

مبحث اول: حقوق خواهان در جلسه اول دادرسی یا قبل از آن.

حقوق خواهان در جلسه اول یا قبل از آن به شرح زیر می‌باشد:

الف) استرداد دادخواست

خواهان حق دارد تا اولین جلسه دادرسی، دادخواست تقدیمی خود را مسترد نماید که در این صورت، دادگاه مبادرت به صدور قرار ابطال دادخواست خواهد کرد. در این زمینه در بند الف ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مقرر شده است: «استرداد دعوا و دادخواست به ترتیب زیر صورت می‌گیرد: الف) خواهان می‌تواند تا اولین جلسه دادرسی، دادخواست خود را مسترد کند. در این صورت، دادگاه قرار ابطال دادخواست

صادر می‌نماید...» بنابراین، چنانچه خواهان بخواهد دادخواست تقدیمی خود را به علت ناقص بودن یا هر علت دیگری استرداد کند باید این اقدام را قبل از جلسه اول دادرسی انجام دهد. بعد از جلسه اول دادرسی، استرداد دادخواست ممکن نیست لیکن خواهان می‌تواند دعوی خود را مسترد نماید که در این صورت، قرار رد دعوی صادر می‌گردد (بند ب ماده ۱۰۷ مذکور).

این دو قرار، از حیث اعتبار امر مختومه تفاوتی با هم ندارند یعنی هیچ‌یک از این دو قرار اعتبار امر مختومه را ندارند، چون اعتبار امر مختومه مخصوص احکام صادره از دادگاه است و شامل قرارها از جمله قرار ابطال دادخواست و رد دعوا نمی‌گردد. ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مقرر می‌دارد: «در موارد زیر خوانده می‌تواند ضمن پاسخ نسبت به ماهیت دعوا ایراد کند... ۶- دعوای طرح شده سابقاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم مقام آنان هستند، رسیدگی شده و نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد...». لذا ایراد اعتبار امر مختومه مخصوص احکام قطعی دادگاه‌هاست و اصولاً قرارها اعتبار امر مختومه (قضاوت شده) را پیدا نمی‌کنند. (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۱۴۵ به بعد).

برخی از حقوق‌دانان تفاوتی بین این دو قرار (ابطال دادخواست و رد دعوا) قائل نشده‌اند و معتقدند که اثر استرداد دادخواست یا دعوا که منتهی به قرار ابطال دادخواست یا قرار رد دعوا می‌شود آن است که حالت طرفین به وضعیت قبل از طرح دعوا برمی‌گردد، یعنی دعوا مجدداً قابل طرح است و مرور زمان که با طرح دعوا قطع شده دوباره برقرار می‌شود و خسارت تأخیر تأدیه که از زمان طرح دعوا قابل مطالبه است (ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی)، دیگر قابل مطالبه نیست. (زرعات، ۱۳۸۳، ص ۴۱۵).

با در نظر گرفتن مقررات قانون آیین دادرسی مدنی می‌توان گفت که اگرچه قرارهای ابطال دادخواست و رد دعوا از جهات مختلف مشابه یکدیگرند، از جمله اینکه هیچ‌یک اعتبار امر مختومه را ندارند و خواهان می‌تواند پس از صدور هر یک از قرارهای مذکور، مجدداً طرح دعوا نماید و در صورتی که حکم راجع به اصل دعوا قابل تجدیدنظر باشد، هر یک از دو قرار مذکور قابل تجدیدنظر خواهند بود (بند الف و ب ماده ۳۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی)؛ لیکن بین این دو قرار یک تفاوت وجود دارد و آن اینست که قرار ابطال دادخواست، قابل فرجام‌خواهی می‌باشد ولی قرار رد دعوا قابل فرجام نیست. در این زمینه لازم به ذکر است که طبق ماده ۳۶۷ قانون اخیرالذکر، آرای دادگاه‌های بدوی که به علت عدم درخواست تجدیدنظر، قطعیت یافته قابل فرجام نیست مگر در موارد زیر: الف) احکام: ۱- احکامی که خواسته آن بیش از مبلغ بیست میلیون ریال باشد ۲- احکام راجع به اصل نکاح و فسخ آن، طلاق، نسب، حجر، وقف، ثلث، حبس و تولیت. ب) قرارهای زیر

مشروط به اینکه اصل حکم راجع به آنها قابل رسیدگی فرجامی باشد: ۱- قرار ابطال یا رد دادخواست که از دادگاه صادر شده باشد ۲- قرار سقوط دعوا یا عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا. ملاحظه می‌شود که در این ماده، قرار ابطال دادخواست با شرایطی قابل فرجام‌خواهی است ولی قرار رد دعوا، از قرارهای قابل فرجام نمی‌باشد. به عنوان مثال، اگر در دعوی به خواسته مطالبه مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰۰ ریال، قرار رد دعوا صادر شود و محکوم علیه از این قرار، تجدیدنظرخواهی نکند، حق فرجام‌خواهی از رأی صادره را ندارد ولی اگر در همین پرونده، قرار ابطال دادخواست صادر شود و محکوم علیه از قرار صادره تجدیدنظرخواهی نکند، حق فرجام‌خواهی از آن قرار را خواهد داشت.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود اینست که آیا در جریان جلسه اول دادرسی، خواهان می‌تواند دادخواست خود را استرداد کند؟ این سؤال از آنجا ناشی می‌شود که در بند الف ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی پیش‌بینی شده است که خواهان می‌تواند تا اولین جلسه دادرسی، دادخواست خود را مسترد نماید، قدر متیقن آنست که تا قبل از شروع جلسه اول، خواهان این حق را دارد که دادخواست تقدیمی خود را استرداد کند، اما در مورد امکان استرداد دادخواست در طی جلسه اول دادرسی در این ماده حکمی وجود ندارد. در این زمینه بسیاری از حقوق‌دانان معتقدند که عبارت "تا اولین جلسه دادرسی"، از زمان تقدیم دادخواست شروع و اولین اقدام خواهان در جلسه اول دادرسی را شامل می‌شود. به عبارت دیگر، در اولین جلسه دادرسی، خواهان به عنوان اولین اقدام می‌تواند دادخواست خود را مسترد کند، اگر خواهان در پاسخ به نخستین خطاب دادگاه به وی در جلسه اول، دادخواست خود را استرداد کند، قرار ابطال دادخواست صادر خواهد شد. (شمس، همان، ص ۱۶۹، زراعت، همان، ص ۴۱۵).

رویه عملی محاکم تا آنجا که نویسنده با آن سروکار داشته است، غیر از این است و عملاً محاکم تا پایان جلسه اول دادرسی نیز به خواهان این حق را می‌دهند که دادخواست خود را مسترد نماید. به یک نمونه از این موارد اشاره می‌شود:

در پرونده کلاسه ۴۰۳/۸۴ شعبه اول دادگاه عمومی قائمشهر آقای ر.م با وکالت گ.ا دادخواستی به خواسته مطالبه ۱۳۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به طرفیت ق.م تقدیم کرده است. در جلسه اول دادرسی پس از طرح ایرادات شکلی به دادخواست تقدیمی از سوی وکیل خوانده، وکیل خواهان تقاضای استرداد دادخواست تقدیمی را کرده است و دادگاه مبادرت به صدور قرار زیر نموده است: «در خصوص دادخواست گ.ا وکالتاً از طرف ر.م به طرفیت ق.م. با وکالت ح.ا. به خواسته مطالبه یکصد و سی میلیون ریال نظر به اینکه وکیل خواهان در جلسه دادگاه دادخواست تقدیمی خود را مسترد نمود، لذا دادگاه مستنداً به بند الف ماده ۱۰۷ قانون آیین

دادرسی مدنی قرار ابطال دادخواست خواهان را صادر و اعلام می‌نماید.... دادرسی شعبه اول دادگاه عمومی قائمشهر».

ب) تغییر خواسته یا نحوه دعوا

یکی از امتیازات اولین جلسه دادرسی برای خواهان اینست که او حق دارد تا پایان این جلسه، خواسته تعیین شده در دادخواست را افزایش داده یا نحوه دعوای مطروحه یا خواسته یا درخواست خود را تغییر دهد. این اقدامات فقط در اولین جلسه دادرسی امکان‌پذیر است و در جلسات بعدی دادرسی، برای خواهان چنین حقوقی متصور نیست لیکن کاهش خواسته در تمام مراحل دادرسی امکان‌پذیر می‌باشد. ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی در این زمینه مقرر می‌دارد: «خواهان می‌تواند خواسته خود را که در دادخواست تصریح کرده در تمام مراحل دادرسی کم کند ولی افزودن آن یا تغییر نحوه دعوا یا خواسته یا درخواست در صورتی ممکن است که با دعوای طرح شده، مربوط بوده و منشأ واحدی داشته باشد و تا پایان اولین جلسه آن را به دادگاه اعلام کرده باشد.»

ملاحظه می‌شود که در این ماده، بر خلاف بند الف ماده ۱۰۷ در مورد استرداد دادخواست، صراحتاً تا پایان جلسه اول دادرسی برای خواهان حق تغییر خواسته یا نحوه دعوا پیش‌بینی شده باشد.

با در نظر گرفتن ماده ۹۸، خواهان برای کاهش خواسته با محدودیتی مواجه نیست و می‌تواند در تمام مراحل دادرسی، خواسته خود را کاهش دهد. بسیاری از حقوقدانان معتقدند که تمام مراحل دادرسی شامل مرحله بدوی و تجدیدنظرخواهی است و تقلیل خواسته در مرحله فرجامی مجاز نمی‌باشد زیرا در فرجام‌خواهی و رسیدگی فرجامی، دادرسی به معنی خاص کلمه صورت نمی‌گیرد. (شمس، همان، ص ۱۶۵، زراعت، همان، ص ۳۹۰)، لیکن با توجه به اطلاق عبارت "تمام مراحل دادرسی" در ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی، به نظر می‌رسد که مرحله فرجامی نیز یکی از مراحل دادرسی است و از این رو در ماده ۳۹۳ این قانون پیش‌بینی شده است که اگر دیوان عالی کشور در رسیدگی فرجامی، حضور اصحاب دعوا را لازم بداند آنها را احضار می‌کند. لذا اگرچه رسیدگی دیوان عالی کشور در مرحله فرجامی صرفاً رسیدگی شکلی است نه ماهوی، معیناً این مرحله نیز از مراحل دادرسی محسوب می‌شود و خواهان (فرجام‌خواه یا فرجام‌خوانده) می‌تواند در این مرحله نیز خواسته خود را کاهش دهد و در این صورت، دیوان پس از نقض رأی صادره، پرونده را جهت اتخاذ تصمیم شایسته به شعبه هم عرض ارجاع خواهد داد. (بند ج ماده ۴۰۱ و ۴۰۶ قانون آیین دادرسی در امور مدنی).

امکان افزایش خواسته از امتیازات جلسه اول دادرسی است. به عبارت دیگر، افزایش خواسته تعیین شده در دادخواست، فقط تا پایان اولین جلسه دادرسی ممکن است آن هم به شرط آنکه با دعوی طرح شده مربوط بوده و منشأ واحدی داشته باشد. با در نظر گرفتن ماده ۹۸ برای امکان افزایش خواسته، وجود سه شرط لازم است:

اولاً: خواسته افزوده شده مربوط به خواسته اول باشد. با استفاده از قسمت اخیر ماده ۱۴۱ قانون آیین دادرسی در امور مدنی می‌توان گفت که وقتی بین دو خواسته ارتباط وجود دارد که اتخاذ تصمیم در هریک مؤثر در دیگری باشد یعنی اگر دادگاه خواسته اول را بپذیرد ناگزیر باید قسمت دوم خواسته را نیز اجابت نماید. دیوان عالی کشور در رأی شماره $\frac{۱۴۷۷۵-۳۷۷}{۱۳۱۷/۳/۲۴}$

شعب حقوقی در مقام بیان ارتباط کامل مقرر داشته است: «مراد از ارتباط کامل بین دو دعوا این است که صدور رأی در یکی از دو دعوا موجب بی‌نیازی از انشاء رأی در مورد دعوای دیگر باشد، یا اثبات یکی از آن دو دعوا، موجب اثبات یا رد دعوای دیگر باشد، یا اثبات یکی از آن دو دعوا، موجب اثبات یا رد دعوای دیگر گردد» (متین دفتری، مجموعه رویه قضایی، از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۳۵). قسمت اخیر این رأی مبنی بر اینکه اثبات یکی از دو دعوا موجب اثبات دیگری باشد مربوط به بحث ارتباط خواسته اضافه شده با خواسته اولی می‌باشد زیرا در بحث افزایش خواسته، با اثبات خواسته اول، خواسته اضافی نیز اثبات می‌گردد.

ثانیاً: منشأ خواسته جدید و سابق یکی باشد یعنی دو خواسته از یک منشأ به وجود آمده باشند.

ثالثاً: افزایش خواسته تا پایان اولین جلسه دادرسی امکان‌پذیر است و در جلسات بعدی دادرسی، این امکان برای خواهان وجود ندارد.

نمونه افزایش خواسته آنست که خواهان به استناد فروشنده‌ای عادی دادخواستی به خواسته الزام خوانده به تنظیم سند رسمی تقدیم کرده باشد و در اولین جلسه دادرسی، خواسته خود را الزام خوانده به تنظیم سند رسمی و تحویل مبیع اعلام نماید که در این صورت، تحویل مبیع را به خواسته اولی افزوده است. این دو خواسته نیز با یکدیگر مرتبط می‌باشند چون تنظیم سند مبیع و تحویل آن از لوازم عقد بیع و تعهدات بایع می‌باشند و منشأ این دو خواسته نیز واحد (عقد بیع) می‌باشد. [برای مطالعه بیشتر در مورد افزایش خواسته مراجعه شود به شماره ۵۸ مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، مقاله دعوای اضافی، محمد مولودی].

در صورت افزایش خواسته در جلسه اول دادرسی، خواهان مکلف است که هزینه دادرسی مربوط به خواسته افزوده شده را پرداخت نماید مگر اینکه تقویم بهای خواسته دوم در زمان افزایش خواسته ممکن نباشد. به عنوان مثال اگر خواسته افزایش یافته توسط خواهان، مطالبه اجرت‌المثل باشد که مستلزم جلب نظر کارشناس دادگستری است، در این مورد، به استناد بند

۱۴ ماده ۳ قانون نحوه وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳، خواهان در زمان افزایش خواسته، مبلغ ۲۰۰۰ ریال تمبر الصاق و ابطال می‌نماید و بقیه هزینه دادرسی پس از تعیین خواسته و صدور حکم دریافت خواهد شد. همچنین در دعاوی مربوط به اموال غیر منقول که هزینه دادرسی به استناد بند ۱۲ ماده ۳ قانون مذکور، براساس قیمت منطقه‌ای ملک وصول می‌گردد، چنانچه خواسته افزوده شده نیز غیر منقول باشد، هزینه دادرسی مربوط براساس قیمت منطقه‌ای ملک وصول می‌شود نه بهایی که خواهان برای خواسته افزوده شده تعیین کرده است. در مثال فوق‌الذکر، اگر دعوی مربوط به مال غیر منقول (مثلاً یک واحد آپارتمان) باشد، هزینه دادرسی مربوط به الزام به تنظیم سند رسمی و همچنین تحویل مبیع براساس قیمت منطقه‌ای ملک محاسبه و از خواهان وصول می‌گردد.

نکته‌ای که باید یادآوری شود آنست که در ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی، به خواهان اجازه داده شده است که در اولین جلسه دادرسی، خواسته خود را با شرایط مندرج در این ماده افزایش دهد. با توجه به اینکه این امتیاز خواهان برای افزایش خواسته در جلسه اول دادرسی جنبه استثنایی دارد و در جلسات و مراحل بعدی رسیدگی، چنین حقی برای خواهان وجود ندارد، باید در استفاده از این حق به قدر متیقن اکتفا نمود و در موارد مشکوک به خواهان چنین اجازه‌ای را نداد. توضیح اینکه در ماده ۶۳ (بند ۴) به خواننده این حق داده شده است که به بهای خواسته تعیین شده از سوی خواهان، اعتراض کند. این حق تا اولین جلسه دادرسی برای خواننده وجود دارد ولی عملاً محاکم تا پایان جلسه اول دادرسی برای خواننده چنین حقی را قائل می‌شوند. حال، در بسیاری از موارد، وقتی خواننده دعوی با استفاده از حق مندرج در ماده مذکور در جلسه اول دادرسی به بهای خواسته تعیین شده از سوی خواهان اعتراض می‌کند، خواهان یا وکیل وی در همان جلسه بهای خواسته خود را به بیش از بیست میلیون ریال افزایش می‌دهند تا اعتراض خواننده به بهای خواسته مؤثر در مراحل بعدی رسیدگی نباشد و دادگاه به استناد ماده ۶۳ قانون مذکور مکلف به رسیدگی به اعتراض خواننده نباشد. به عنوان مثال، در پرونده‌ای خواسته خواهان مطالبه تعداد ۱۲۴ عدد سکه بهار آزادی به عنوان مهریه بوده است که وکیل خواهان، بهای خواسته را ۳/۱۰۰/۰۰۰ ریال تعیین کرده است. در جلسه اول دادرسی، وکیل خواننده به بهای خواسته تعیین شده از سوی خواهان اعتراض نموده است و چون این اعتراض مؤثر در مرحله بعدی رسیدگی از لحاظ قابلیت فرجام‌خواهی از رأی صادره بوده است، دادگاه باید به استناد ماده ۶۳ با جلب نظر کارشناس قیمت واقعی سکه‌های موضوع خواسته را مشخص می‌کرد. لیکن وکیل خواهان در جلسه اول دادرسی، بهای سکه‌های مطالبه شده را به مبلغ ۲۰/۱۰۰/۰۰۰ ریال افزایش داده است تا اعتراض خواننده و وکیل وی و اختلاف آنها با خواهان در بهای خواسته مؤثر در مرحله بعدی رسیدگی نباشد و

دادگاه مکلف نباشد به استناد ماده ۶۳ به این اعتراض توجه نماید. در اکثر محاکم چنین رویه‌ای معمول می‌باشد و در جلسه اول دادرسی به خواهان یا وکیل وی اجازه می‌دهند که بهای خواسته تعیین شده در دادخواست را افزایش دهد. این اقدام برخلاف ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی است، زیرا همان‌طور که گفته شد در این ماده به خواهان اجازه داده شده است که خواسته خود را که در دادخواست تعیین کرده است، افزایش دهد نه بهای خواسته را. به عبارت دیگر، در این ماده، امکان افزایش بهای خواسته برای خواهان پیش‌بینی نشده است و با توجه به استثنایی بودن حق خواهان برای افزایش خواسته در جلسه اول دادرسی، نباید این حق را به افزایش بهای خواسته تسری داد چرا که اگر غیر این بود قانون‌گذار باید صراحتاً به خواهان امکان افزایش بهای خواسته را هم می‌داد، کما اینکه در ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی در امور مدنی، دعاوی مالی که خواسته یا ارزش آن از سه میلیون ریال متجاوز باشد، رأی صادره قابل تجدیدنظر اعلام شده است. بدین ترتیب قانون‌گذار بین خواسته و ارزش (بهای) آن تفاوت قائل شده است. بنابراین، اختیار خواهان برای افزایش خواسته در جلسه اول دادرسی را نباید به افزایش بهای خواسته تعمیم داد.

خواهان می‌تواند در اولین جلسه دادرسی، نحوه دعوی خود را تغییر دهد. این امتیاز نیز صرفاً در جلسه اول دادرسی وجود دارد و در جلسات بعدی رسیدگی، چنین اختیاری برای خواهان وجود ندارد. منظور از نحوه دعوا، امور و مسائلی مانند جهت و سبب دعوا می‌باشد. (زراعت، همان). بنابراین، اگر زوجه به استناد عسر و حرج دادخواستی به خواسته صدور گواهی عدم امکان سازش (ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی) تقدیم دادگاه کرده باشد، می‌تواند در اولین جلسه رسیدگی، دعوی را تغییر داده و خواسته خود را صدور گواهی عدم امکان سازش به جهت ازدواج مجدد زوج یا اعتیاد او (بندهای ۷ و ۱۲ از شروط ضمن عقد نکاح مندرج در سند رسمی ازدواج) اعلام نماید، چرا که اثبات این امور به مراتب آسانتر از عسر و حرج خواهد بود، یا اینکه در اجاره محل تجاری که مشمول قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ باشد، پس از انقضای مدت اجاره، موجر (خواهان) دادخواستی به خواسته تخلیه عین مستأجره به لحاظ نیاز شخصی (بند ۲ ماده ۱۵ قانون مذکور) تقدیم کند و در جلسه اول دادرسی خواسته خود را تخلیه به لحاظ تغییر شغل خوانده (مستأجر) اعلام نماید. با اینکه موضوع دعوا، تخلیه می‌باشد لیکن از جهت آثار، بین تخلیه به استناد نیاز شخصی و تخلیه به لحاظ تغییر شغل مستأجر تفاوت وجود دارد. در مورد نیاز شخصی موجر، صرف‌نظر از دشوار بودن اثبات این ادعا، پس از اثبات، مستأجر مستحق حق کسب و پیشه و تجارت است (قسمت اخیر ماده ۱۵). لیکن در مورد تخلیه به لحاظ تغییر شغل مستأجر، از یک طرف اثبات ادعا آسان است و از طرف دیگر، پس از اثبات این ادعا حکم به تخلیه عین مستأجره صادر می‌شود بدون

اینکه مستأجر، مستحق حق کسب و پیشه و تجارت باشد. (بند ۷ ماده ۱۴ قانون مذکور). مورد دیگر تغییر نحوه دعوا اینست که مستأجری که حق انتقال عین مستأجره به دیگری را داشته، مدت اجاره، آن را به دیگری اجاره دهد و بعداً به عنوان مستأجر دادخواست تخلیه عین مستأجره به طرفیت مستأجر دوّم تقدیم کند و در جلسه اول دادرسی، با توجه به انتقال مالکیت عین مستأجره به وی، به عنوان مالک تقاضای تخلیه عین مستأجره را نماید. (متین دفتری، ۲/۱۳۷۸، ص ۳۲۰).

در مورد تغییر نحوه دعوا نیز رعایت شرایط مذکور در ماده ۹۸ الزامی است، یعنی دعوای جدید با دعوای سابق ارتباط داشته و ناشی از یک منشأ باشند و تغییر نحوه دعوا تا پایان جلسه اول دادرسی امکان پذیر است. بنابراین، اگر خواسته خواهان مطالبه ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به عنوان اجاره بها باشد نمی تواند در جلسه اول، مبلغ مذکور را به عنوان ثمن معامله مورد مطالبه قرار دهد، چرا که اجاره و بیع دو منشأ مختلف هستند و شرط داشتن منشأ واحد مذکور در ماده ۹۸

وجود ندارد. در این زمینه شعبه ششم دیوان عالی کشور در حکم شماره $\frac{۱۷۵۵}{۱۳۲۵/۱۰/۱۵}$ استدلال نموده است: «... در صورتی که خواسته خواهان، مطالبه وجه التزام برای عدم تسلیم مبیع باشد طبق ماده ۱۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی [ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی در امور مدنی] مشارالیه نمی تواند در جلسه دادرسی نحوه مطالبه را تغییر داده و مبلغی از وجه خواسته را به عنوان بیعانه پرداختی و قیمت جنس مورد مطالبه قرار دهد...». (متین دفتری، مجموعه رویه قضایی، از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۳۵).

در ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی در امور مدنی به خواهان اجازه داده شده است که تا پایان جلسه اول دادرسی، خواسته یا درخواست خود را تغییر دهد. در تغییر خواسته یا درخواست نیز باید خواسته یا درخواست جدید با خواسته یا درخواست قبلی در ارتباط بوده و منشأ واحدی داشته باشند. (شمس، همان، ص ۱۶۸). به عنوان مثال، چنانچه پس از انقضای مدت اجاره، موجر دادخواستی به خواسته خلع ید به طرفیت مستأجر تقدیم کند و سپس متوجه شود که باید خواسته خود را تخلیه عنوان می کرده است، خواهان یا وکیل وی می توانند تا پایان جلسه اول دادرسی، خواسته خود را از خلع ید به تخلیه تغییر دهند. نمونه ای که برای تغییر درخواست می توان ذکر کرد اینست که خواهان درخواست تأمین خواسته نموده باشد و در اولین جلسه دادرسی، درخواست خود را به دستور موقت تغییر دهد. به استناد مواد ۱۰۸ و ۳۱۱ قانون آیین دادرسی در امور مدنی، برای تأمین خواسته و دستور موقت، صرف درخواست کافی است و نیازی به تقدیم دادخواست نمی باشد.

برخی اساتید برای تغییر درخواست مذکور در ماده ۱۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی سابق (ماده ۹۸ کنونی) مثالی ذکر کرده اند مبنی بر اینکه خواهان ابتدا عین مال را خواسته و بعد

قیمت آن را بخواهد، (متین دفتری، ۲/۱۳۷۸، ص ۳۲۰). لیکن به نظر می‌رسد که این تغییر را نمی‌توان تغییر خواسته یا درخواست محسوب کرده و مشمول ماده ۱۱۷ سابق (۹۸ فعلی) دانست، زیرا در ماده ۵۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی سابق پیش‌بینی شده بود که ممکن نیست در رسیدگی پژوهشی، ادعای جدیدی نمود... ولی دعاوی زیرا دعاوی جدید محسوب نمی‌شود: ۱- مطالبه قیمت مال محکوم به که عین آن در مرحله نخستین مورد حکم بوده یا مطالبه عین مالی که قیمت آن در مرحله نخستین مورد حکم بوده است.... ماده ۳۶۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز در حکمی مشابه مقرر می‌دارد: «ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر مسموع نخواهد بود ولی موارد زیر ادعای جدید محسوب نمی‌شود ۱- مطالبه قیمت محکوم به که عین آن، موضوع رأی بدوی بوده و یا مطالبه عین مالی که قیمت آن در مرحله بدوی مورد حکم قرار گرفته است...». ملاحظه می‌شود که در قانون آیین دادرسی مدنی سابق و جدید، تغییر خواسته از عین مال به قیمت آن یا بالعکس از قیمت آن به عین، ادعای جدید محسوب نمی‌شود و در مرحله تجدیدنظر چنین خواسته‌ای قابل اجابت می‌باشد، به طریق اولی، این تغییر در تمام جلسات مرحله بدوی ممکن بوده و می‌باشد، لذا تغییر خواسته از عین مال به قیمت آن یا بالعکس را نمی‌توان مثال تغییر خواسته یا درخواست مذکور در ماده ۹۸ (۱۱۷ سابق) دانست و محدودیت مذکور در مواد مزبور شامل این مورد نخواهد شد.

ج) جلب شخص ثالث

یکی از حقوق خواهان در جلسه اول دادرسی اینست که اگر حضور شخص ثالثی را در دعوا لازم می‌داند، تا پایان جلسه اول دادرسی، جهات و دلایل آن را بیان کرده و ظرف سه روز از اولین جلسه دادرسی، دادخواست مربوطه را تقدیم نماید. البته این حق مخصوص خواهان نیست و خوانده نیز دارای چنین حقی می‌باشد لیکن تقاضای جلب ثالث فقط در جلسه اول دادرسی پذیرفته می‌شود و در جلسات بعدی، چنین تقاضایی از طرفین دعوا پذیرفته نمی‌شود. ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی در امور مدنی مقرر می‌دارد: «هر یک از اصحاب دعوا که جلب شخص ثالثی را لازم بدانند می‌توانند تا پایان جلسه اول دادرسی، جهات و دلایل خود را اظهار کرده و ظرف سه روز پس از جلسه با تقدیم دادخواست از دادگاه درخواست جلب او را نماید چه دعوا در مرحله نخستین باشد یا تجدیدنظر». در مواد ۲۷۴ و ۲۷۶ قانون آیین دادرسی مدنی سابق نیز حکمی مشابه حکم مذکور در ماده ۱۳۵ پیش‌بینی شده بود.

جلب شخص ثالث یکی از طواری دادرسی است که بررسی جزئیات آن خارج از موضوع مقاله حاضر است، لیکن در اینجا یادآوری می‌گردد که معمولاً اصحاب دعوا وقتی شخص ثالثی را به دادرسی جلب می‌کنند که رأی صادره در دعوی مطروحه بین آنها به نحوی با

حقوق آن شخص ارتباط داشته و احتمال بدهند که او در آینده اعتبار این رأی را قبول نداشته و نسبت به آن اعتراض ثالث نماید. (متین دفتری، همان، ص ۳۲۶) به عبارت دیگر، با جلب شخص ثالث در دادرسی و محکوم شدن یا تشریک او در حکم محکومیت، از گریز او از دایره اعتبار امر مختومه و استفاده از حربه اعتراض ثالث جلوگیری می‌گردد. (حسینی، مجله حقوقی و قضایی دادگستری، شماره ۳۶، ص ۳۸). بنابراین، جلب شخص ثالث جنبه تأمینی و احتیاطی دارد. (صدرزاده افشار، همان، ص ۳۳۵).

طبق نص صریح ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی در امور مدنی، هر یک از اصحاب دعوا که جلب ثالثی را لازم بدانند، باید در جلسه اول دادرسی جهات و دلایل جلب ثالث را بیان کرده و حداکثر تا سه روز بعد از جلسه اول با تقدیم دادخواست، جلب ثالث را تقاضا نماید. شخص ثالثی که به دادرسی جلب می‌شود، خواننده دعوا محسوب شده و تمام مقررات مربوط به خواننده دعوا درباره او رعایت می‌شود (ماده ۱۳۹ قانون مذکور). کسی که شخص ثالثی را به دادرسی دعوت می‌کند، جالب ثالث و ثالثی که به دعوا جلب می‌شود مجلوب ثالث نامیده می‌شود. (صدرزاده افشار، همان، متین دفتری، همان، ص ۳۲۷).

معمولاً جلب ثالث، توسط خواننده دعوا صورت می‌گیرد. به عنوان مثال، «الف» قطعه زمینی را به «ب» فروخته و «ب» متصرف آن شده است. شخص دیگری با اقامه دعوی به طرفیت «ب» ادعای مالکیت نسبت به زمین مذکور را نموده و تقاضای خلع ید او را نموده است. «ب» که خواننده دعوا است، «الف» را که در دعوی مطروحه، شخص ثالث محسوب می‌شود به دادرسی فرامی‌خواند تا اولاً: پاسخگوی ادعای مدعی مالکیت باشد و ثانیاً: در صورت اثبات مالکیت مدعی، شخص «الف» از عهده ثمن و خسارات وارد بر «ب» برآید.

جلب ثالث از سوی خواهان نیز قابل تصور می‌باشد، مانند آنکه شخصی در ملک متعلق به دیگری حق ارتفاق دارد و از این رو دادخواستی به خواسته اثبات حق ارتفاق به طرفیت مالک تقدیم می‌کند و پس از تقدیم دادخواست متوجه می‌شود که ملک مذکور دارای ۲ مالک می‌باشد که هر کدام مالک سه دانگ ملک می‌باشند و دادخواست فقط به طرفیت یکی از دو مالک تقدیم شده است. در این صورت خواهان می‌تواند با تقدیم دادخواست جلب ثالث، مالک سه دانگ دیگر را به دادرسی فراخواند تا حکمی که صادر می‌شود به طرفیت تمام مالکین بوده و قابل اجرا باشد. (مدنی، ۱۳۱۷، ۲، ص ۶۴۴ و صدرزاده افشار، همان).

بنابراین هر یک از خواهان و خواننده چنانچه حضور شخص ثالثی را در دادرسی لازم بدانند باید تا پایان اولین جلسه دادرسی، جهات و دلایل خود را بیان کرده و ظرف سه روز از اولین جلسه دادرسی، دادخواست جلب ثالث را تقدیم نمایند. برخی معتقدند که اگر خواهان یا خواننده ظرف سه روز از اولین جلسه اول دادرسی، دادخواست جلب ثالث بدهد بدون آنکه در

جلسه دادرسی آن را اظهار کرده باشد، قرار عدم استماع دعوا صادر خواهد شد. (زرعت، همان، ص ۵۰۳) لیکن در عمل محاکم معمولاً در صورت عدم رعایت مقررات مربوط به جلب ثالث، قرار رد دعوا یا قرار رد دادخواست صادر می‌نمایند. به عنوان مثال، در پرونده کلاسه ۵۴۰/۸۴ + ۷۰۷ شعبه پنجم دادگاه عمومی قائمشهر، آقای م. ش با وکالت س. ن. دادخواستی به خواسته اثبات مالکیت نسبت به سرقفلی یک باب مغازه و خلع ید از آن به طرفیت ر. د. تقدیم کرده است. ادعای خواهان این بوده است که سرقفلی مغازه مذکور را از آقای ع. ا. خریده است و چون خوانده بدون دلیل متصرف مغازه بوده است، تقاضای اثبات مالکیت خود بر مغازه و خلع ید خوانده را نموده است. وکیل خوانده در جلسه اول دادرسی ضمن ایراد شکلی به دادخواست تقدیمی، اظهار داشته است که برای رسیدگی به ادعای اثبات مالکیت باید فروشنده مغازه مورد ادعای خواهان نیز طرف دعوا قرار می‌گرفت و در ماهیت دعوا نیز دفاعیاتی را به عمل آورده است. وکیل خواهان برای پاسخ به دفاعیات وکیل خوانده استمهال نموده است و یک هفته بعد از جلسه اول دادرسی مبادرت به تقدیم دادخواست جلب ثالث به طرفیت ر. د. و ع. ا. نموده است که ضمیمه پرونده قبلی شده است. دادگاه رسیدگی کننده، این دادخواست را نپذیرفته است و در قسمتی از رأی صادره استدلال نموده است: «در خصوص دعوی س. ن. به وکالت از م. ش به طرفیت ر. د. به خواسته اثبات مالکیت سرقفلی یک باب مغازه و خلع ید از آن و دعوی جلب ثالث م. ش به طرفیت ع. ا. و ر. د. به عنوان جلب ثالث... نظر به اینکه براساس رأی وحدت رویه $\frac{۶۴۲}{۸۳/۱۰/۱}$ ، خلع ید فرع بر اثبات مالکیت است خواهان دعوی اصلی مقر به خرید ملک و حق مذکور از ع. ا. بوده می‌بایست نقل حق مذکور را از نامبرده به خود بدو در دادگاه مدلل می‌نمود که این امر فرع بر اقامه دعوی به طرفیت شخص مذکور می‌باشد... لکن دعوی به طرفیت وی اقامه نگشته نتیجتاً دادگاه به موجب بند ۴ ماده ۸۴ و ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی قرار رد دعوی و در مورد دعوی جلب ثالث به لحاظ عدم رعایت مهلت قانونی بموجب ماده ۱۳۵ و ۱۴۰ قانون مذکور قرار رد دادخواست صادر و اعلام می‌گردد... رئیس شعبه پنجم دادگاه عمومی حقوقی قائمشهر».

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در پرونده مذکور وکیل خواهان در جلسه اول دادرسی جهات و دلایل جلب ثالث را بیان نکرده است، مضافاً اینکه دادخواست جلب ثالث خود را یک هفته بعد از جلسه اول تقدیم نموده است، لذا دادگاه به لحاظ عدم رعایت مهلت قانونی مذکور در ماده ۱۳۵ (سه روز پس از جلسه اول) قرار رد دادخواست جلب ثالث را صادر کرده است.

نکته مهمی که باید در نظر داشت اینست که وقتی خواندگان دعوا متعدد می‌باشند و دعوا به تعداد آنها قابل تجزیه نباشد و خواهان به طرفیت همه آنها دادخواست تقدیم نکرده باشد، نمی‌تواند نقص مذکور را با تقدیم دادخواست جلب ثالث برطرف نماید و در این صورت خواهان می‌تواند با استرداد دادخواست ناقص، دادخواست جدید با رعایت تشریفات قانونی تقدیم نماید.

د) ایرادات

در آیین دادرسی مدنی، ایراد، اشکال خاصی است که یکی از متداعیین می‌تواند بر دعوا یا قاضی یا طرف دعوا یا بر دادگاه و یا بر نماینده احد متداعیین یا ثالث بگیرد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ص ۷۵۸). معمولاً، ایراد به عنوان یکی از وسایل و ابزار دفاع از دعوا توسط خواننده به کار گرفته می‌شود. بر همین اساس، برخی اساتید در تعریف ایراد گفته‌اند که ایراد عبارتست از وسیله‌ای که خواننده معمولاً در جهت ایجاد مانع، موقتی یا دائمی، بر جریان رسیدگی به دعوای مطروحه و یا بر شکل‌گیری مبارزه، در اصل و ماهیت حق مورد ادعا به منظور بازداشتن موقت یا دائمی خواهان از پیروزی به کار می‌برد. (شمس، همان، ۱، ص ۳۵۷). در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز عمده ایرادات در اختیار خواننده قرار داده شده است. ماده ۸۴ این قانون بیان می‌دارد: «در موارد زیر خواننده می‌تواند ضمن پاسخ نسبت به ماهیت دعوا ایراد کند...». با وجود این، نباید تصور کرد که ایراد، حق اختصاصی خواننده است و برای خواهان چنین حقی وجود ندارد. با بررسی مواد قانون آیین دادرسی می‌توان گفت که خواهان نیز حق دارد از دو جهت به ایراد استناد کند:

الف) ایراد به سمت خواننده: یکی از ایرادات مذکور در ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی اینست که خواننده حق دارد به کسی که به عنوان نمایندگی اقامه دعوا کرده از قبیل وکالت یا ولایت یا قیمومت و سمت او محرز نباشد، ایراد بگیرد و در صورت پذیرش این ایراد، دادگاه قرار رد دعوا صادر می‌نماید. (بند ۵ ماده ۸۴ و قسمت اخیر ماده ۸۹). این حق برای خواهان نیز پیش‌بینی شده است. ماده ۸۵ قانون مزبور بیان می‌کند: «خواهان حق دارد نسبت به کسی که به عنوان وکالت یا ولایت یا قیمومت یا وصایت پاسخ دعوا را داده است در صورتی که سمت او محرز نباشد، اعتراض نماید». این حکم در ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی سابق نیز وجود داشت لیکن به جای استفاده از عبارت «اعتراض نماید» از عبارت «ایراد کند»، استفاده شده بود که مناسب‌تر بود. مثالی که برای این مورد می‌توان ذکر کرد آنست که دعوایی به طرفیت شخص حقوقی اقامه شود و در اساسنامه شخص حقوقی، حق طرح دعوا یا پاسخ به آن از وظایف هیئت مدیره باشد لیکن در جلسه دادرسی، مدیرعامل شخص حقوقی به دفاع از دعوا

بپردازد یا اینکه خواننده دعوا برای دفاع از دعوا به شخص غیر از وکیل دادگستری، اعطای وکالت نموده باشد و آن شخص در جلسه دادرسی، قصد دفاع از خواننده دعوا را داشته باشد. حال آنکه برای اقامه دعوا یا دفاع از آن فقط می‌توان به وکیل دادگستری وکالت داد. (ماده ۵۵ قانون وکالت).

سؤالی که مطرح می‌شود اینست که اگر سمت کسی که به عنوان وکالت یا ولایت یا قیمومت یا وصایت و غیره پاسخ دعوا را داده است محرز نباشد، دادگاه با چه تکلیفی مواجه است؟ در صورتی که سمت خواهان محرز نباشد، به استناد قسمت اخیر ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی در امور مدنی، قرار رد دعوا صادر می‌گردد. لیکن در مورد محرز نبودن سمت خواننده، در مبحث مربوط به ایرادات، ضمانت اجرایی پیش‌بینی نشده است. در این زمینه، برخی حقوقدانان معتقدند که دادگاه به دفاعیات شخص فاقد سمت توجهی نکرده و بدون آن، دادرسی را ادامه می‌دهد. (زراعت، همان، ص ۳۴۶). بعضی اساتید با استدلالی مشابه معتقدند که در این صورت، دادگاه باید از دفاع شخص فاقد سمت جلوگیری کند یا چنانچه دفاعی انجام شده باشد آن را کان لم یکن تلقی نموده و تصمیم خود را بدون لحاظ دفاع چنین شخصی اتخاذ کند. (شمس، همان، ۲، ص ۳۶۹). یکی دیگر از حقوق‌دانان معتقد است که چنانچه سمت نماینده خواننده مورد ایراد قرار گیرد، موضوع از دو حالت خارج نیست: یا پرونده آماده صدور حکم نیست، در این حالت، دادرسی ادامه یافته و برای جلسات بعدی، خواننده اصیل دعوت خواهد شد. لیکن اگر پرونده آماده صدور حکم باشد دو راهکار قابل ارائه است: راهکار اول آنکه چون خواننده اطلاعی نداشته است که سمت نماینده او رد می‌گردد، فرصت دفاع به او داده شود. راهکار دوم اینکه رد شدن سمت نماینده خواننده برای دادگاه تکلیفی ایجاد نمی‌کند، چون وظیفه خواننده است که نماینده‌ای معرفی نماید که دارای شرایط قانونی باشد. لذا دادگاه ختم رسیدگی را اعلام و مبادرت به صدور رأی می‌کند. (مهاجری، ۱۳۸۲، ص ۲۴۷).

با همه اینها و آنچه منطقی به نظر می‌رسد اینست که گفته شود اگر کسی به عنوان وکیل خواننده در دادگاه حاضر شده و سمت او محرز نباشد، در این صورت، دادگاه ضمن عدم پذیرش نامبرده با استفاده از وحدت ملاک ماده ۳۳۸ قانون آیین دادرسی، خواننده را برای ادامه دادرسی دعوت نماید. این ماده مقرر می‌دارد: «اگر سمت یکی از اشخاصی که به عنوان نمایندگی از قبیل ولایت یا قیمومت یا وصایت در دعوا دخالت داشته‌اند قبل از انقضای مدت تجدیدنظر خواهی زایل گردد مهلت، مقرر [برای تجدیدنظر خواهی] از تاریخ ابلاغ حکم یا قرار به کسی که به این سمت تعیین می‌شود شروع خواهد شد...» لذا در موردی که سمت وکیل خواننده محرز نباشد، با توجه به مشخص بودن خواننده و اقامتگاه او در دادخواست (بند ۲ ماده ۵۱)، خواننده به دادرسی فراخوانده خواهد شد، اما اگر کسی به عنوان ولی یا قیم

محجور در دادرسی شرکت نموده باشد و سمت او بر دادگاه محرز نباشد، به نظر می‌رسد که با توجه به وحدت ملاک ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی در امور مدنی دادگاه باید دادرسی را به طور موقت متوقف نماید تا شخص مدعی ولایت یا قیمومت، دلیل سمت خود را به دادگاه ارائه نماید و یا اینکه شخصی که در واقع ولی یا قیم محجور می‌باشد، تعیین و به دادرسی دعوت و رسیدگی ادامه یابد، چون در مورد شخص محجور جز با مداخله ولی یا قیم، دفاع از دعوا میسر نخواهد بود. ماده ۱۰۵ مقرر می‌دارد: «هرگاه یکی از اصحاب دعوا فوت نماید... یا سمت یکی از آنان که به موجب آن سمت، داخل دادرسی شده زایل گردد، دادگاه رسیدگی را به طور موقت متوقف و مراتب را به طرف دیگر اعلام می‌دارد. پس از تعیین جانشین و درخواست ذینفع، جریان دادرسی ادامه می‌یابد...».

ب) ایراد رد دادرسی: یکی دیگر از ایراداتی که خواهان همانند خواننده می‌تواند به آن استناد کند، ایراد رد دادرسی است. گاهی اوقات، با آنکه دادگاهی صلاحیت رسیدگی به دعوا را دارد لیکن قاضی آن دادگاه به جهتی از جهات شخصی، صلاحیت رسیدگی به دعوا را ندارد. این موارد را، موارد رد دادرسی می‌نامند. (صدرزاده افشار، همان، ص ۳۲۰). ماده ۹۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، در این باره مقرر می‌دارد: «دادرس در موارد زیر باید از رسیدگی امتناع نموده و طرفین دعوا نیز می‌توانند او را رد کنند: الف) قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از هر طبقه بین دادرسی با یکی از اصحاب دعوا وجود داشته باشد. ب) دادرسی قیم یا مخدوم یکی از طرفین باشد و یا یکی از طرفین مباشر یا متکفل امور دادرسی یا همسر او باشد ج) دادرسی یا همسر یا فرزند او، وارث یکی از اصحاب دعوا باشد و...». ایراد رد دادرسی از ایراداتی است مرتبط با نظم عمومی است، لذا در صورت عدم طرح این ایراد از سوی اصحاب دعوا نیز، دادرسی باید از رسیدگی به دعوی که با یکی از اصحاب دعوا قرابت یا رابطه دیگری از روابط مذکور در ماده ۹۱ را دارد، خودداری کند. با وجود این، قانون‌گذار به هریک از اصحاب دعوا (خواهان یا خواننده) نیز این حق را داده است تا به سمت دادرسی ایراد بگیرند.

در مورد دادگاه صالح، معمولاً خواهان سعی می‌کند که دعوا را در دادگاه صالح طبق مقررات آیین دادرسی، طرح نماید و از طرح دعوا در دادگاه غیر صالح خودداری می‌کند تا دادرسی اطاله نیابد. لیکن در مورد قاضی رسیدگی کننده به دعوا، خواهان اختیاری ندارد و رئیس حوزه قضایی یا معاون او است که پرونده را برای رسیدگی نزد قاضی ارجاع می‌دهد (ماده ۵۰). از این رو، کمتر اتفاق می‌افتد که خواهان به صلاحیت دادگاهی که خود برای اقامه دعوا انتخاب کرده است ایراد بگیرد، ولی گاهی اوقات اتفاق می‌افتد که خواهان دادخواست خود را در دادگاه صالح اقامه کرده است اما دادگاه دارای شعب متعددی بوده است که به

صورت اتفاقی، این دادخواست به شعبه‌ای از دادگاه ارجاع شده است که قاضی آن شعبه با خوانده دارای قرابت نسبی یا سببی به شرح فوق می‌باشد یا قاضی آن شعبه به جهت دیگری از جهات مذکور در ماده ۹۱ صالح به رسیدگی نمی‌باشد. در این صورت خواهان می‌تواند ایراد رد دادرسی را مطرح نماید.

در مورد این ایراد، قانون تعیین تکلیف نموده است. ماده ۹۲ قانون مذکور مقرر می‌دارد: «در مورد ماده ۹۱، دادرسی پس از صدور قرار امتناع از رسیدگی با ذکر جهت، رسیدگی نسبت به مورد را به دادرسی یا دادرسان دیگر دادگاه محول می‌نماید. چنانچه دادگاه فاقد دادرسی به تعداد کافی باشد، پرونده را برای تکمیل دادرسان یا ارجاع به شعبه دیگر نزد رئیس شعبه اول ارسال می‌دارد و در صورتی که دادگاه فاقد شعبه دیگر باشد، پرونده را به نزدیکترین دادگاه هم عرض ارسال می‌نماید.»

در قانون آیین دادرسی در امور مدنی، تنها موردی که قاضی مجاز به صدور قرار امتناع از رسیدگی است، همان مورد پذیرش ایراد رد دادرسی است و غیر از موارد رد دادرسی، قاضی نمی‌تواند در مورد یا موارد دیگری قرار امتناع از رسیدگی صادر نماید، در غیر این صورت مستنکف از احقاق حق محسوب خواهد شد. (صدرزاده افشار، همان، ص ۳۲۲).

مبحث دوم: تکالیف خواهان در جلسه اول دادرسی

در جلسه اول دادرسی، خواهان دارای تکالیفی به شرح زیر می‌باشد:

الف) ارائه اصول اسناد

یکی از تکالیف خواهان در اولین جلسه دادرسی آنست که اصول اسنادی را که رونوشت آنها را ضمیمه دادخواست خود کرده است، در جلسه اول در دادگاه حاضر نماید. اگر دلیل استنادی خواهان سند باشد، او باید رونوشت یا تصویر مصدق سند مذکور را به تعداد خواندگان دعوا به علاوه یک نسخه، ضمیمه دادخواست نماید (مواد ۵۷ و ۶۰ قانون آیین دادرسی مدنی).

ملاحظه می‌شود که خواهان، اصول اسناد استنادی را ضمیمه دادخواست نمی‌کند، بلکه تصویر یا رونوشت مصدق آن را ضمیمه دادخواست نموده و به دادگاه ارائه می‌دهد. یک نسخه از این تصویر یا رونوشت، در پرونده بایگانی می‌شود و نسخه یا نسخ دیگر برای خوانده یا خواندگان ارسال می‌گردد.

خواهان مکلف است که در جلسه اول دادرسی، اصول اسنادی را که قبلاً تصویر یا رونوشت آن را ضمیمه دادخواست کرده است، در دادگاه حاضر نماید. ماده ۹۶ قانون آیین

دادرسی در امور مدنی در این باره مقرر می‌دارد: «خواهان باید اصل اسنادی را که رونوشت آنها را ضمیمه دادخواست کرده است، در جلسه دادرسی حاضر نماید. خوانده نیز باید اصل و رونوشت اسنادی را که می‌خواهد به آنها استناد کند در جلسه دادرسی حاضر نماید...» در این ماده برای خواهان و خوانده تعیین تکلیف شده است که اصول اسناد خود را در دادگاه حاضر نمایند، لیکن از آنجا که تکلیف مقرر برای خواهان و خوانده دارای دو ضمانت اجرای مختلف می‌باشد لذا در این تحقیق، تکلیف خواهان برای ارائه اصل سند از تکلیف خوانده تفکیک شد و مورد بررسی قرار می‌گیرد.

برخی حقوق دانان معتقدند که تکلیف ارائه اصل سند استنادی، مختص جلسه اول دادرسی نمی‌باشد و طرفین باید در تمام جلسات دادرسی، اصول اسناد خود را به همراه داشته باشند، استدلال ایشان اینست که جلسه دادرسی در ماده ۹۶ به صورت مطلق بیان گردیده و لذا اختصاص به جلسه اول ندارد. (زراعت، همان، ص ۳۸۷).

لیکن به نظر می‌رسد که تکلیف مذکور اختصاص به جلسه اول دادرسی دارد زیرا با ملاحظه اصل سند در جلسه اول دادرسی، ارائه سند مذکور در جلسات بعدی دادگاه، کاری عبث و بیهوده می‌باشد. به علاوه، تجدید جلسه رسیدگی، امری احتمالی و استثنایی است و باید با ذکر دلیل باشد تا از اطلاع بیهوده دادرسی جلوگیری شود. ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی مقرر داشته است که در پایان جلسه دادرسی چنانچه به جهات قانونی، جلسه دیگری لازم باشد، علت مزبور، زیر صورت جلسه قید و روز و ساعت جلسه بعد تعیین و به اصحاب دعوا ابلاغ خواهد شد. از این رو، اصل بر عدم قابلیت تجدید جلسه دادرسی است مگر در صورت وجود جهات قانونی. از طرف دیگر، به استناد ماده ۲۱۷ و ۲۱۹ قانون مذکور ادعای انکار، تردید یا جعل نسبت به اسناد باید حتی الامکان تا اولین جلسه دادرسی به عمل آید، این امر قرینه‌ای است بر اینکه ارائه اصول اسناد در جلسه اول دادرسی الزامی است نه سایر جلسات. (شمس، همان، ۲، ص ۱۷۴). حقوق دانان دیگری نیز طرفدار این نظریه می‌باشند (مدنی، همان، ۲، ص ۴۰۸، بهرامی، همان، ص ۸۹). رویه عملی محاکم نیز تا آنجا که نگارنده با آن سروکار داشته است، اینست که فقط در جلسه اول دادرسی، دادگاه اصول اسناد را جهت ملاحظه از خواهان مطالبه می‌کند و در صورت تجدید جلسه رسیدگی، در جلسات بعدی اصول اسناد از خواهان خواسته نمی‌شود.

سؤالی که مطرح می‌شود اینست که اگر خواهان در جلسه اول دادرسی، اصول اسناد استنادی را ارائه نکند، تکلیف چیست؟

در پاسخ به این سؤال، باید دو مورد را از یکدیگر تفکیک کرد:

(۱) گاهی اوقات، خواهان اصل سند را در جلسه اول حاضر نکرده است ولی خواننده در جلسه دادگاه حاضر نگردیده است یا اگر خواننده حضور دارد، نسبت به اصالت سند استنادی خواهان، تعرضی نمی‌کند، در این صورت، عدم ارائه اصل سند، مشکلی ایجاد نمی‌کند و دادگاه به دعوی مطروحه رسیدگی می‌نماید اعم از اینکه سند استنادی، سند رسمی^۱ باشد یا عادی^۲.

(۲) گاهی، خواهان اصل سند استنادی را در دادگاه حاضر نکرده است ولی خواننده نسبت به صحت و اصالت سند، تعرض می‌کند. در این صورت نیز دو حالت قابل تصور است: اگر خواننده، نسبت به سند استنادی خواهان، ادعای جعل نماید، طبق ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی در امور مدنی، ادعای جعل و دلایل آن به دستور دادگاه به طرف مقابل (خواهان) ابلاغ می‌شود و چنانچه وی به استفاده از سند باقی باشد، موظف است ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، اصل سند موضوع ادعای جعل را به دفتر دادگاه ارائه دهد تا به اصالت یا عدم اصالت آن رسیدگی گردد. در این مورد نیز تفاوتی ندارد که سند استنادی خواهان، سند رسمی باشد یا عادی. (شمس، همان، ص ۱۷۵، زراعت، همان، ۳۸۸). قابل ذکر است که در مقابل سند رسمی فقط می‌توان ادعای جعل کرد ولی در مقابل سند عادی، علاوه بر ادعای جعل، ادعای انکار یا تردید نیز مسموع است. (ماده ۱۲۹۲ قانون مدنی).

اگر سند استنادی خواهان، سند عادی باشد و خواننده نسبت به آن ادعای انکار یا تردید کند، با وجود شرایط مذکور در قسمت اخیر ماده ۹۶، قرار ابطال دادخواست صادر می‌گردد. قسمت اخیر این ماده مقرر می‌دارد: «... در مورد این ماده، هرگاه یکی از اصحاب دعوا نخواهد یا نتواند در دادگاه حاضر شود چنانچه خواهان است باید اصل اسناد خود را و اگر خواننده است اصل و رونوشت اسناد را به وکیل یا نماینده خود برای ارائه در دادگاه و ملاحظه طرف بفرستد و الا در صورتی که آن سند عادی باشد و مورد تردید و انکار واقع شود، اگر خواننده باشد از عداد دلایل او خارج می‌شود و اگر خواهان باشد و دادخواست وی مستند به ادله دیگری نباشد در آن خصوص ابطال می‌گردد...». براساس این ماده، برای صدور قرار ابطال دادخواست وجود چهار شرط الزامی است: عدم ارائه سند در جلسه اول دادرسی از سوی خواهان یا وکیل یا نماینده او، عادی بودن سند استنادی خواهان، ادعای انکار یا تردید از سوی خواننده نسبت به آن سند و مستند نبودن دادخواست خواهان به ادله دیگری غیر از سند مذکور. عدم وجود هر یک از شروط مذکور، مانع از صدور قرار ابطال دادخواست می‌باشد. بنابراین، اگر خواهان یا وکیل یا نماینده او، در جلسه اول دادرسی، اصل سند را در دادگاه حاضر نمایند،

^۱ ماده ۱۲۸۷ قانون مدنی: «اسنادی که در اداره ثبت اسناد و املاک و یا دفاتر اسناد رسمی و یا در نزد سایر مأمورین رسمی در حدود صلاحیت آنها طبق مقررات قانونی تنظیم شده باشند، رسمی است.»

^۲ ماده ۱۲۸۹ قانون مدنی: «غیر از اسناد مذکوره در ماده ۱۲۸۷، سایر اسناد عادی است.»

قرار ابطال دادخواست صادر نمی‌شود اگرچه خواننده نسبت به آن سند ادعای انکار یا تردید کند و در این صورت، خواهان باید اصالت سند مذکور و انتساب آن به خواننده را ثابت کند.

اگر خواهان، اصل سند را در جلسه اول دادرسی حاضر نکرده ولی سند مذکور، سند رسمی باشد، صدور قرار ابطال دادخواست منتفی است، زیرا در این صورت یا خواننده نسبت به سند رسمی مذکور ادعای جعل می‌کند که برابر ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی در امور مدنی به ادعای او رسیدگی می‌شود یا اینکه خواننده تعرضی به سند مذکور نمی‌کند که در این صورت، دادگاه براساس سند مذکور و پس از استماع دفاعیات خواننده، اتخاذ تصمیم می‌نماید.

در قسمت اخیر ماده ۹۶ مقرر شده است که اگر خواهان، سند عادی استنادی را به دادگاه ارائه نکرده و خواننده نسبت به آن ادعای انکار و تردید نماید و دادخواست مستند به ادله دیگری نباشد، قرار ابطال دادخواست صادر می‌گردد. با در نظر گرفتن این ماده، برای صدور قرار ابطال دادخواست، لازم است که خواننده نسبت به سند عادی استنادی، هم ادعای انکار و هم ادعای تردید کند چون قانون از عبارت «تردید و انکار» استفاده کرده است، در حالی که نمی‌توان هم‌زمان نسبت به یک سند عادی، ادعای انکار و تردید کرد و این دو مقوله متمایز از یکدیگر می‌باشند. توضیح اینکه شخص وقتی نسبت به سندی ادعای انکار می‌کند که آن سند منتسب به خود او باشد، قسمت اول ماده ۲۱۶ قانون آیین دادرسی در امور مدنی مقرر می‌دارد: «کسی که علیه او سند غیر رسمی ابراز شود می‌تواند خط یا مهر یا امضا یا اثر انگشت منتسب به خود را انکار نماید و احکام منکر بر او مترتب می‌گردد...». لذا، اگر سندی که خواهان به آن استناد کرده، منسوب به خواننده باشد او می‌تواند انتساب سند را به خود انکار کند. نماد اصالت سند امضای آنست و به همین دلیل، انکار انتساب با انکار امضا یا مهر یا اثر انگشت بیان می‌شود. (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ۱، ص ۳۲۳). لیکن در تردید، سند منتسب به شخص دیگری است که به طرفیت خواننده مورد استناد قرار گرفته است. به عبارت دیگر، خواننده در تنظیم سندی که به طرفیت او مورد استناد قرار گرفته، نقشی نداشته است. از این رو، قسمت اخیر ماده ۲۱۶ مقرر می‌دارد: «... و اگر سند ابرازی منتسب به شخص او نباشد می‌تواند تردید کند». بنابراین، اگر کسی مستأجر ملکی باشد و مالک، حق مالکیت خود را به دیگری انتقال دهد و منتقل‌الیه به استناد فروشنده عادی، دادخواستی بطرفیت مستاجر به خواسته تخلیه تقدیم کند، خواننده می‌تواند نسبت به فروشنده عادی استنادی ادعای تردید کند، در این صورت ادعای انکار بی‌معنی است زیرا فروشنده منتسب به خواننده نمی‌باشد. با این اوصاف، به نظر می‌رسد که در ماده ۹۶، عبارت «... در صورتی که آن سند، عادی باشد و مورد تردید و انکار واقع شود...» از باب مسامحه می‌باشد و الّا برای صدور قرار ابطال دادخواست در این ماده، صرف ادعای انکار یا تردید، حسب مورد، کافی می‌باشد. در قانون آیین دادرسی مدنی سابق، ماده ۱۴۶ حکمی

مشابه ماده ۹۶ کنونی را مقرر داشته بود ولی در آن ماده از عبارت " تردید یا انکار " استفاده شده بود.

به هر حال، با توضیحات فوق، معلوم می‌گردد که در صورت عدم ارائه سند عادی در جلسه اول دادرسی، برای صدور قرار ابطال دادخواست به استناد ماده ۹۶، چنانچه سند عادی متناسب به شخص خوانده باشد، باید نسبت به آن ادعای انکار نماید و چنانچه سند متناسب به او نیست، باید ادعای تردید کند و جمع کردن ادعاهای انکار و تردید نسبت به یک سند، ممکن نمی‌باشد.

شرط دیگری که برای صدور قرار ابطال دادخواست به استناد ماده ۹۶ لازم است اینست که دادخواست خواهان مستند به ادله دیگری نباشد. به عبارت دیگر، اگر تنها دلیل خواهان در دادخواست تقدیمی، سند عادی باشد که اصل آن را در دادگاه حاضر نکرده و خوانده هم نسبت به آن ادعای انکار یا تردید نموده است، دادگاه مبادرت به صدور قرار ابطال دادخواست می‌نماید. چنانچه دادخواست خواهان مستند به ادله دیگری باشد، دادگاه بر اساس آن ادله به دعوی رسیدگی خواهد کرد. به عنوان مثال، خواهان به استناد یک فقره رسید عادی به امضای خوانده و شهادت شهود مبادرت به تقدیم دادخواستی به طرفیت خوانده به خواسته مطالبه طلب نموده است. در این مورد، اگر خواهان، اصل رسید عادی را در جلسه دادگاه حاضر نکند و خوانده نسبت به آن ادعای انکار کند، دادگاه به استناد شهادت شهود به دعوی رسیدگی می‌کند، یا اگر خواهان علاوه بر سند عادی به محتویات پرونده کیفری یا مدنی دیگری استناد کرده باشد، عدم ارائه سند عادی و ادعای انکار یا تردید خوانده نسبت به آن، موجب صدور قرار ابطال دادخواست نیست، زیرا چه بسا در پرونده‌های استنادی دلایلی به نفع خواهان وجود داشته باشد و چه بسا سند عادی استنادی خواهان در آن پرونده‌ها نیز مورد استناد قرار گرفته و اصالت و اعتبار آن محرز شده باشد.

برخی حقوق‌دانان معتقدند که در صورت عدم ارائه سند عادی توسط خواهان، چنانچه این سند مورد انکار خوانده قرار گیرد و دادخواست مستند به دلیل دیگری نباشد خواهان می‌تواند با لحاظ مواد ۲۷۰ به بعد قانون آیین دادرسی در امور مدنی، به سوگند خوانده متمسک شده یا به قرار ابطال دادخواست تن در دهد. (شمس، همان). لیکن باید در نظر داشت که انتخاب هر یک از این دو شیوه، آثار مختلفی در پی دارد. توضیح آنکه چنانچه دادخواست خواهان مستند به ادله‌ای نباشد و خواهان به استناد مواد ۱۹۶ و ۲۷۰ به بعد قانون مذکور، به سوگند خوانده متمسک شود، با اتیان سوگند از سوی خوانده، حکم برائت صادر می‌گردد. ماده ۱۹۶ مقرر می‌دارد: «اصل برائت است. بنابراین، اگر کسی مدعی حق یا دینی بر دیگری باشد باید آن را اثبات کند، در غیر این صورت با سوگند خوانده، حکم برائت صادر خواهد شد.» اگرچه، صدور

حکم براءت در دعاوی مدنی، معمول و متعارف نیست و دادگاه‌ها عموماً در صورت عدم ارائه دلیل از سوی خواهان و سوگند خوانده، حکم به بطلان دعوا صادر می‌کنند نه حکم براءت؛ لیکن با صدور حکم براءت یا حکم بطلان دعوا و پس از قطعیت آن، موضوع اعتبار امر مختومه را پیدا می‌کند و خواهان مجدداً نمی‌تواند همان دعوا را مطرح نماید، ولی اگر دعوای خواهان فقط مستند به سند عادی باشد و اصل آن را در دادگاه حاضر نکند، با انکار یا تردید خوانده، قرار ابطال دادخواست صادر می‌گردد که این قرار اعتبار امر مختومه را ندارد زیرا احکام دادگاه‌ها دارای اعتبار امر مختومه می‌باشند نه قرارها. از این رو، خواهانی که اصل سند عادی استنادی را در دادگاه حاضر نکرده، بدون نیاز به اتیان سوگند خوانده، پس از صدور قرار ابطال دادخواست، می‌تواند مجدداً اقامه دعوا کند و در دادرسی جدید، اصل سند را در جلسه اول دادرسی ارائه نماید تا این دعوا به سرنوشت دعوای قبلی دچار نگردد. لذا متوسل شدن به سوگند خوانده یا تن در دادن به صدور قرار ابطال دادخواست، دارای آثار متفاوتی است و خواهان باید در انتخاب یکی از این دو روش دقت نماید، چه بسا خوانده دعوا پایبند به اصول و اعتقادات دینی نباشد و به دروغ سوگند یاد کند که دینی به خواهان ندارد، در این صورت، با آنکه ممکن است خواهان در واقع حقی به عهده خوانده داشته باشد ولی با صدور حکم براءت یا بطلان دعوا به شرح فوق، دست خواهان از رسیدن به حق خود برای همیشه کوتاه خواهد شد ولی با صدور قرار ابطال دادخواست، خواهان می‌تواند با اقامه دعوای مجدد و ارائه اصل سند استنادی به حق خود برسد.

ب) حضور خواهان در جلسه اول دادرسی برای اخذ توضیح از وی

اصحاب دعوا و از جمله خواهان، می‌توانند شخصاً در جلسه رسیدگی حاضر و به دفاع از دعوا بپردازند یا اینکه اظهارات خود را طی لایحه به دادگاه اعلام نمایند و یا اینکه برای اقامه دعوا یا دفاع از آن وکیل انتخاب نموده و وکیل در جلسه دادگاه حاضر و به دفاع از دعوا بپردازد. ماده ۹۳ قانون آیین دادرسی در امور مدنی مقرر می‌دارد: «اصحاب دعوا می‌توانند در جلسه دادرسی حضور یافته یا لایحه ارسال نمایند.» ماده ۹۴ این قانون نیز بیان می‌کند: «هر یک از اصحاب دعوا می‌توانند به جای خود وکیل به دادگاه معرفی نمایند...». البته ریاست قوه

قضاییه طی بخشنامه شماره $\frac{۱/۸۴/۲۷۹۰}{۱۳۸۴/۳/۷}$ ، آیین‌نامه اجرایی مواد ۳۱ و ۳۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب خرداد ۱۳۵۶ مبنی بر لزوم اقامه کلیه دعاوی مدنی و حقوقی و شکایت از آراء و دفاع از آنها در دادگاه‌های دادگستری با دخالت وکیل دادگستری یا مشاوران حقوقی ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه را به کلیه دادگستری‌ها ابلاغ نمود و از این رو طرح

دعاوی مدنی توسط وکیل، اجباری شد. لیکن در تاریخ ۸۴/۴/۱۸ و پیرو بخشنامه قبلی، طی بخشنامه دیگری به شماره ۸۴/۴۵۷۸، ماده ۱ آیین‌نامه مذکور اصلاح و برخی از دعاوی از شمول آیین‌نامه، استثنا شده‌اند و اشخاص حقیقی می‌توانند شخصاً این دعاوی را اقامه نمایند؛ از جمله کلیه دعاوی مالی که خواسته یا ارزش آن، ده میلیون ریال یا کمتر باشد و دعاوی مالی کمتر از پنجاه میلیون ریال که خواسته، صرفاً مطالبه وجه باشد.

بنابراین، در برخی دعاوی خواهان می‌تواند شخصاً در جلسه دادرسی حاضر و یا لایحه ارسال نماید و در برخی دیگر، وکیل خواهان در این جلسه حاضر و به دفاع از دعوا می‌پردازد. ماده ۹۵ قانون آیین دادرسی در امور مدنی مقرر داشته است: «عدم حضور هر یک از اصحاب دعوا یا وکیل آنان در جلسه دادرسی مانع رسیدگی و اتخاذ تصمیم نیست. در موردی که دادگاه به اخذ توضیح از خواهان نیاز داشته باشد و نامبرده در جلسه تعیین شده، حاضر نشود و با اخذ توضیح از خوانده هم دادگاه نتواند رأی بدهد، همچنین در صورتی که با دعوت قبلی هیچ‌یک از اصحاب دعوا حاضر نشوند و دادگاه نتواند در ماهیت دعوا بدون اخذ توضیح، رأی صادر کند، دادخواست ابطال خواهد شد.»

اگرچه در ماده مذکور، جلسه دادرسی، اطلاق دارد و ممکن است گفته شود شامل همه جلسات رسیدگی می‌گردد ولی به نظر می‌رسد که ضمانت اجرای مذکور در این ماده (صدور قرار ابطال دادخواست)، مربوط به اولین جلسه دادرسی می‌باشد زیرا: اولاً: مواد ۹۵-۹۳ مذکور، اولین مواد فصل چهارم قانون آیین دادرسی تحت عنوان جلسه دادرسی می‌باشند که این فصل نیز ادامه فصل سوّم قانون مزبور تحت عنوان "جریان دادخواست تا جلسه دادرسی" می‌باشد. به عبارت دیگر، قانون‌گذار در ادامه مواد مربوط به تقدیم و جریان دادخواست و ابلاغ آن به خوانده، مقرراتی را درباره جلسه دادرسی وضع کرده است از جمله اینکه، اصحاب دعوا می‌توانند در جلسه دادرسی حضور یافته یا لایحه ارسال نمایند و در مواد بعدی مقرر شده است که خواهان و خوانده باید در اولین جلسه دادرسی، اصول اسناد خود را حاضر نمایند (ماده ۹۶) و خواهان می‌تواند در اولین جلسه، خواسته خود را افزایش داده یا خواسته یا درخواست یا نحوه دعوا را تغییر دهد (ماده ۹۸). از این رو منطقی‌تر آنست که ماده ۹۵ را نیز که قبل از مواد ۹۶ و ۹۸ وضع شده، مربوط به جلسه اول دادرسی بدانیم. ثانیاً: چنانچه خواهان در جلسه اول دادرسی حاضر شده و پیرامون خواسته و دعوی خود توضیح داده باشد، دیگر اخذ توضیح از نامبرده در جلسات بعدی، لزومی ندارد، به ویژه اگر در نظر بگیریم که تجدید جلسه رسیدگی، امری استثنایی است و نیاز به وجود جهت یا جهات قانونی دارد (ماده ۱۰۴). وانگهی، در ماده ۱۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی سابق نیز حکمی مشابه حکم مذکور در ماده ۹۵ کنونی مقرر شده بود: «عدم حضور هر یک از طرفین در جلسه دادرسی مانع رسیدگی

و اتخاذ تصمیم نیست. در موردی که دادگاه محتاج به توضیح از مدعی باشد و مدعی در جلسه که برای توضیح معین شده، حاضر نشود و با اخذ توضیح از مدعی علیه هم دادگاه نتواند رأی بدهد، دادخواست مدعی ابطال می‌شود...». ملاحظه می‌شود که در ماده مذکور تصریح شده بود که برای اخذ توضیح، باید جلسه‌ای تعیین گردد و اگر خواهان در جلسه تعیین شده برای اخذ توضیح، حاضر نگردد، دادخواست وی ابطال می‌شود. لیکن در ماده ۹۵ کنونی، به "جلسه که برای توضیح تعیین شده"، اشاره‌ای نشده است و این ماده مقرر می‌دارد که در موردی که دادگاه به اخذ توضیح از خواهان نیاز داشته باشد و نامبرده در جلسه تعیین شده حاضر نشود... دادخواست ابطال خواهد شد. ممکن است در جلسه اول دادرسی، نیاز به اخذ توضیح از خواهان باشد و وی در این جلسه حاضر نگردد و با اخذ توضیح از خواننده نیز دادگاه نتواند رأی بدهد، در این صورت، به استناد قسمت اخیر ماده ۹۵، دادگاه مبادرت به صدور قرار ابطال دادخواست خواهد کرد. به عنوان مثال، زوجه دادخواستی به خواسته صدور گواهی عدم امکان سازش به طرفیت زوج تقدیم کند و در دادخواست تقدیمی به استناد شروط ضمن عقد نکاح، تقاضای صدور گواهی عدم امکان سازش نماید. (ضمن عقد نکاح، در مواردی زوج به زوجه وکالت می‌دهد که زوجه بتواند درخواست طلاق نماید، مانند ترک نفقه از سوی زوج، غیبت زوج به مدت ۶ ماه یا بیشتر، ارتکاب جرائمی که مخالف مصالح خانوادگی است، ابتلا زوج به بیماری صعب‌العلاج یا اختیار همسر دیگر از سوی زوج). حال، فرض کنیم زوجه دادخواستی به خواسته فوق به جهت تخلف زوج از شروط ضمن عقد، تقدیم کرده و در جلسه اول دادرسی نیز حاضر نشده است و معلوم نمی‌باشد که زوج از کدامیک از شروط ضمن عقد تخلف کرده و با اخذ توضیح از خواننده نیز دادگاه نتواند رأی بدهد، در این صورت دادگاه مبادرت به صدور قرار ابطال دادخواست خواهد کرد. اگر در این دعوا، خواهان در جلسه اول حاضر شده و خواسته خود را صدور گواهی عدم امکان سازش به جهت ازدواج مجدد زوج اعلام کند، در جلسات بعدی اخذ توضیح پیرامون خواسته از خواهان ضرورتی ندارد و در صورت ارائه دلایل کافی از سوی خواهان (زوجه)، دادگاه گواهی عدم امکان سازش صادر خواهد کرد و در غیر این صورت، حکم بطلان دعوا صادر خواهد شد. بنابراین، به نظر می‌رسد که باید ماده ۹۵ قانون آیین دادرسی در امور مدنی مبنی بر لزوم حضور خواهان جهت ادای توضیح و صدور قرار ابطال دادخواست در صورت عدم حضور او را مربوط به جلسه اول دادرسی دانست.

برخی حقوق‌دانان معتقدند در صورتی که خواهان در جلسه دادرسی حاضر نباشد و نیاز به اخذ توضیح از وی باشد، دادگاه باید جلسه را تجدید کند و خواهان را برای ادای توضیح دعوت نماید (شمس، همان، ۲، ص ۱۸۷)، این موضوع در نشست قضایی اسفند ۱۳۷۹ دادگستری

استان مازندران، مطرح گردیده و در پاسخ به این سؤال که با توجه به ماده ۹۵، در صورت نیاز به توضیح از خواهان، دادگاه به چه صورت عمل می‌کند؟ قضات حاضر در جلسه اظهار داشته‌اند: «دادگاه باید جلسه رسیدگی تعیین و طرفین را دعوت و در اختیاریه خواهان قید کند که در جلسه جهت اخذ توضیح حاضر شود و یا اینکه نیازی به تعیین جلسه رسیدگی نیست و دادگاه می‌تواند خواهان را ظرف ۵ روز یا یک هفته جهت اخذ توضیح دعوت نماید.» صرف‌نظر از اینکه تعیین جلسه رسیدگی و دعوت از طرفین با دعوت از خواهان ظرف ۵ روز یا یک هفته برای اخذ توضیح در تعارض می‌باشد، دعوت از خواهان ظرف ۵ روز یا یک هفته فاقد جایگاه قانونی است.

از این رو، کمیسیون تخصصی معاونت آموزشی قوه قضاییه که این سؤالات و پاسخ‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد، در پاسخ به سؤال مذکور اظهار داشته است: «کاربرد جملات "دعوت قبلی" و "جلسه تعیین شده" در ماده ۹۵ بازگشت به این دارد که هرگاه ضرورت اخذ توضیح از خواهان پیش آید مورد، نیاز به تعیین جلسه رسیدگی دارد تا طرفین دعوا در جریان چگونگی ضرورت توضیح قرار گیرند و از آثار عدم حضور نیز مطلع باشند.» (زراعت، همان، ص ۳۸۵).

با همه اینها، همان‌طور که گفته شد بر اساس قانون آیین دادرسی مدنی سابق، تعیین جلسه رسیدگی برای اخذ توضیح، الزامی بود زیرا در ماده ۱۶۵ آن قانون مقرر شده بود، در موردی که دادگاه محتاج به توضیح از مدعی باشد و مدعی در جلسه که برای توضیح معین شده، حاضر نشود... دادخواست مدعی ابطال می‌گردد. در این ماده، صراحتاً یک جلسه برای توضیح پیش‌بینی شده بود ولی در ماده ۹۵ کنونی، با حذف "برای توضیح"، مقرر شده است که در موردی که دادگاه به اخذ توضیح از خواهان نیاز داشته باشد و نامبرده در جلسه تعیین شده حاضر نشود، دادخواست ابطال خواهد شد. با توضیحات فوق، می‌توان گفت که اگر خواهان در جلسه اول دادرسی که از سوی دادگاه برای رسیدگی به دادخواست تعیین شده است، حضور نیابد و دادگاه نیاز به اخذ توضیح از وی داشته باشد، دادخواست وی ابطال می‌گردد.

برخی حقوق‌دانان معتقدند که چنانچه خواهان و خوانده در جلسه حاضر نشوند و دادگاه نیاز به اخذ توضیح داشته باشد، می‌تواند بدون اخطار مجدد و تجدید جلسه، قرار ابطال دادخواست را صادر کند (زراعت، همان، ص ۳۸۶). لیکن به نظر می‌رسد در جایی که خواهان در جلسه حاضر نگردیده و خوانده حاضر شده ولی با توضیحات خوانده هم دادگاه نتواند رأی صادر کند، همانند مورد مذکور، دادگاه بدون نیاز به اخطار مجدد و تجدید جلسه، قرار ابطال دادخواست صادر خواهد کرد. به ویژه اگر در نظر داشته باشیم که طبق ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی در امور مدنی خواهان مکلف است خواسته خود را در دادخواست تعیین کند (بند ۳)،

تعهدات و جهاتی را که به موجب آن خود را مستحق مطالبه می‌داند به طوری که مقصود او واضح و روشن باشد، ذکر کند (بند ۴) و آنچه را که خواهان از دادگاه درخواست دارد، در دادخواست خود قید کند. با این اوصاف، تجدید جلسه رسیدگی برای اخذ توضیح از خواهان، ضروری به نظر نمی‌رسد.

بسیاری از محاکم در صورت عدم حضور خواهان در جلسه اول دادرسی و نیاز به اخذ توضیح از وی، قرار ابطال دادخواست صادر کنند. به عنوان نمونه، در پرونده‌ای که با کلاسه ۲۰۴۱/۸۴ در یکی از دادگاه‌های عمومی مطرح رسیدگی بوده است، خانم ط.د. دادخواستی به طرفیت آقای ا.ق. به خواسته صدور گواهی عدم امکان سازش برای اجرای صیغه طلاق توافقی تقدیم کرده است. دادگاه، دستور تعیین جلسه رسیدگی و دعوت از طرفین را صادر کرده است. در اولین جلسه دادرسی، هیچ‌یک از طرفین (خواهان و خوانده) با وصف ابلاغ اخطاریه، در دادگاه حضور نیافته‌اند و دادگاه به شرح زیر مبادرت به صدور قرار ابطال دادخواست نموده است: «در خصوص دادخواست خانم ط.د. به طرفیت آقای ا.ق. به خواسته صدور گواهی عدم امکان سازش (طلاق توافقی) نظر به اینکه زوجین در جلسه دادگاه حاضر نگردیده و توضیحی در مورد حقوق مالی زوجه نداده‌اند و دادگاه نیز بدون اخذ توضیح از آنان قادر به تصمیم‌گیری در موضوع مطروحه نمی‌باشد، لذا مستنداً به ماده ۹۵ قانون آیین دادرسی مدنی قرار ابطال دادخواست صادر می‌گردد. قرار صادره ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر می‌باشد.»

البته برخی از محاکم نیز معتقدند که در صورت عدم حضور خواهان در جلسه اول دادرسی برای اخذ توضیح، دادگاه باید موارد لازم به توضیح را در اخطاریه‌ای به خواهان ابلاغ نماید و چنانچه خواهان پس از ابلاغ اخطاریه برای ادای توضیح حاضر نشد، آن‌گاه قرار ابطال دادخواست صادر شود. در صفحات قبل اشاره شد که در نشست قضایی اسفند ماه ۱۳۷۹، قضات دادگستری استان مازندران معتقد بودند که دادگاه باید برای ادای توضیح از خواهان، وقت رسیدگی را تجدید نماید یا خواهان را ظرف ۵ روز یا یک هفته برای اخذ توضیح دعوت نماید.

با توجه به ماده ۹۵ برای صدور قرار ابطال دادخواست، وجود سه شرط لازم است: خواهان یا وکیل وی در جلسه دادگاه حاضر نشده باشند، نیاز به اخذ توضیح از خواهان وجود داشته باشد، با توضیحات خوانده نیز دادگاه نتواند انشای رأی کند. عدم وجود هر یک از این شروط، باعث متفی شدن صدور قرار ابطال دادخواست می‌شود. به عنوان مثال، اگر خواهان به استناد سند ازدواج، مبادرت به تقدیم دادخواستی به خواسته محکومیت خوانده به پرداخت مهریه مندرج در سند رسمی ازدواج نماید و در جلسه اول دادرسی نیز خواهان حضور نیابد، با توجه

به صراحت خواسته خواهان نیازی به توضیح از وی نیست و در صورت عدم حضور وی، دادگاه باید رسیدگی را ادامه داده و دفاعیات خواننده را استماع کند. در این صورت یا خواننده دلیلی بر برائت ذمه خود را ارائه می‌دهد که دعوی خواهان محکوم به بطلان می‌شود یا اینکه خواننده دلیلی بر پرداخت مهریه ندارد و حکم به محکومیت وی صادر خواهد شد.

نتیجه:

جلسه اول دادرسی برای خواهان و خواننده، دارای امتیازاتی می‌باشد. در این تحقیق، حقوق و تکالیف خواهان در جلسه مذکور و امتیازات این جلسه برای وی بررسی گردید. خواهان حق دارد تا پایان جلسه اول دادرسی، خواسته خود را افزایش داده یا نحوه دعوا یا خواسته یا درخواست خود را تغییر دهد (ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی). این امکان در جلسات بعدی وجود ندارد. آنچه در این زمینه مهم است اینکه در ماده مذکور، به خواهان حق داده شده است که خواسته خود را افزایش دهد نه بهای آن را؛ در حالی که عملاً محاکم در جلسه اول دادرسی به خواهان اجازه افزایش بهای خواسته خود (بدون افزایش اصل خواسته) را می‌دهند، حال آنکه خواسته و بهای آن دو مقوله مختلف هستند و نباید این دو را یکسان دانست.

متأسفانه، در برخی مواد قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، از عبارت "تا اولین جلسه دادرسی" استفاده شده است. به عنوان مثال، طبق بند الف ماده ۱۰۷ این قانون، خواهان می‌تواند تا اولین جلسه دادرسی، دادخواست خود را مسترد کند، در این صورت دادگاه قرار ابطال دادخواست صادر می‌کند. در بند ۴ ماده ۶۲ مقرر شده است که در دعوی راجع به اموال، بهای خواسته مبلغی است که خواهان در دادخواست معین کرده و خواننده تا اولین جلسه دادرسی به آن ایراد یا اعتراض نکرده است. ظاهر عبارت تا اولین جلسه دادرسی، از زمان تقدیم دادخواست تا قبل از شروع جلسه اول دادرسی را شامل می‌شود لیکن عملاً محاکم تا پایان جلسه اول دادرسی نیز به خواهان یا خواننده، اجازه استفاده از حق مذکور در قانون را می‌دهند و به عنوان مثال، اگر خواهان در جلسه اول دادرسی نیز دادخواست خود را مسترد کند، قرار ابطال دادخواست صادر می‌کنند یا اگر خواننده تا پایان جلسه اول دادرسی به بهای خواسته تعیین شده از سوی خواهان، ایراد کند، به این ایراد ترتیب اثر می‌دهند. برای یکسان شدن رویه محاکم با قانون، قانون‌گذار باید عبارت «تا اولین جلسه دادرسی» را به «تا پایان اولین جلسه دادرسی» تغییر دهد.

خواهان مکلف است که در جلسه اول دادرسی، اصول اسنادی را که رونوشت آنها را ضمیمه دادخواست کرده است شخصاً یا توسط نماینده خود به دادگاه ارائه دهد. این نماینده ممکن است شخصی غیر از وکیل دادگستری باشد ولی در این صورت، نماینده حق دفاع از

دعوی مطروحه را ندارد و فقط برای ارائه اصل سند در دادگاه حاضر می‌شود. ارائه اصول اسناد مختص جلسه اول دادرسی است و در صورت تجدید جلسه، در جلسات بعدی نیازی به ارائه اصول اسنادی نمی‌باشد.

ماده ۹۵ آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد که عدم حضور هر یک از اصحاب دعوا در جلسه دادرسی مانع رسیدگی و اتخاذ تصمیم نیست، در موردی که دادگاه به اخذ توضیح از خواهان نیاز داشته باشد و نامبرده در جلسه تعیین شده حاضر نشود و با اخذ توضیح از خوانده هم دادگاه نتواند رأی بدهد، دادخواست ابطال خواهد شد. دیدیم که این حکم نیز مختص جلسه اول دادرسی است، زیرا: اولاً: این ماده جزء اولین مواد مربوط به جلسه دادرسی در قانون آیین دادرسی مدنی است و مواد بعدی آن (۹۶ و ۹۸) نیز در مورد جلسه اول دادرسی است. ثانیاً: اصل براینست که جلسه دادرسی تجدید نشود مگر در صورت وجود جهت قانونی آن‌هم با ذکر علت در صورت جلسه دادگاه (ماده ۱۰۴). ثالثاً: در صورت حضور خواهان در جلسه اول دادرسی، وی خواسته خود را اعلام می‌کند و عدم حضور خواهان در جلسات بعدی دادرسی برای توضیح، (در صورت وجود جهت قانونی برای تعیین این جلسات)، عاقبتی غیر از صدور قرار ابطال دادخواست دارد. به عبارت دیگر، اگر در جلسه دوم یا سوم توضیحی از سوی خواهان لازم باشد، قطعاً این توضیح برای مدلل کردن دعوی او می‌باشد و عدم حضور او ممکن است موجب صدور حکم بطلان دعوا گردد نه قرار ابطال دادخواست.

منابع و مأخذ:

۱. بهرامی، بهرام، (۱۳۸۰)، آیین دادرسی مدنی، عملی و کاربردی، چاپ پنجم، انتشارات بهنامی.
۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۷۸)، مسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۱، چاپ اول، انتشارات گنج دانش.
۳. حسینی، سید محمد، مداخله شخص ثالث در دادرسی، مجله حقوقی و قضایی دادگستری، شماره ۳۶، صفحات ۴۹-۱۳.
۴. زراعت، عباس، (۱۳۸۳)، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، چاپ اول، انتشارات خط سوم.
۵. شمس، عبدالله، (۱۳۸۰)، آیین دادرسی مدنی، ج ۱، چاپ اول، نشر میزان.
۶. شمس، عبدالله، (۱۳۸۲)، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، چاپ چهارم، نشر میزان.
۷. صدرزاده افشار، سید محسن، (۱۳۸۰)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ ششم، انتشارات جهاد دانشگاهی.
۸. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۲)، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، چاپ دوم، نشر میزان.
۹. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۶)، اعتبار امر قضاوت شده، چاپ پنجم، نشر دادگستر.
۱۰. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۶۹)، مقدمه علم حقوق، چاپ دوازدهم، انتشارات بهنشر.
۱۱. مدنی، سید جلال الدین، (۱۳۷۱)، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، چاپ چهارم، انتشارات گنج دانش.
۱۲. مهاجری، علی، (۱۳۸۲)، آیین قضاوت مدنی در محاکم ایران، چاپ اول، انتشارات فکرسازان.
۱۳. واحدی، جواد، (۱۳۷۶)، جلسه اول دادرسی و خصوصیات آن، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۳۸، صفحات ۸۵-۶۷.